

بلای ترکمن در ایران قاجاریه

پاره‌ای وقایع تاریخی درباره جنگ ترکمن از زبان یک صاحب‌منصب فرانسوی

در ضمن مقاله‌ام که با عنوان «تکاتی درباره داستان «جنگ ترکمن» در شماره سی و یکم خرداد ۱۳۴۹ (صفحات ۱۱ و ۵۷) از مجله «نگین» بچاپ رسیده است اشاره بیک نفر از صاحب‌منصبان نظامی فرانسوی شده است که در یکی از جنگهای قشون دولتی ایران با تراکمه بدست ترکمنها اسیر شده بوده است و شرح اسارت خود و اوضاع و احوال ترکمنها را نوشته است و اظهار نظر شده بود که این گزارش بسیار خواندنی

است و میتوان احساس داد که نویسنده داستان «جنگ ترکمن» یعنی گوینو آنرا خواننده بوده است.

اتفاق در مین اوراق که کم کم بصورت امواج بریشان و درهم و برهم آمده است شرح مزبور را بدست آوردم و اکنون خلاصه آنرا برای مزید اطلاع خوانندگان «نگین» تقدیم میدارم. این شرح بصورت مقاله منضی (در ۲۸ صفحه بزرگ نامتعارف عکس و کشته) در مجله



صاحب منصب فرانسوی موسوم به هانری دوکولوبی نویسنده مقاله «چهارده ماه اسیری بدست ترکمنها»

«دور نی» (۱) در سیمه اول سال ۱۸۶۶ میلادی همی درست ۱۰۴ سال پیش ازین بحساب رسیده است. نام صاحب‌منصب مزبور هانری دوکولوبی یوف دو بلوک ویل (۲) و عنوان مقاله‌اش چنین است:

- «چهارده ماه اسارت در نزد ترکمنها»
- (در سرحدات ترکستان و ایران)
- و دارای سه باب اصلی است با این عناوین:
- ۱ - مسافرت
- ۲ - جنگ
- ۳ - اسارت

- باب سوم نیز قسمتهای فرعی دارد با عناوین زیر:
- قسمت اول -
- الف - اسارت من در تکه
- ب - کوشش بیحاصل برای آنکه مرا بخرند و آزاد سازند
- ج - حرکت امیران به بخارا
- د - بیجارگیهای من
- ه - اوضاع و احوالی کمی بهتر و قابل

- تحمل تر
- قسمت دوم -
- الف - ترکمنها چه نوع آدمهایی هستند
- ب - مردان و زنان و کودکان ترکمن و لباسشان
- ج - مردم تکه و ایلات و عشایر ترکمن و کتخداهایشان
- د - منازل آنها و جشن چادر و خوراک و کارهای ترکمنها
- ه - عشق بدین و سواد و دین و مذهب و خرافات و اخلاق ترکمنها
- و - «خدایولی» (جشن مذهبی)

- قسمت سوم -
- الف - ازدواج، تولد، دفن و کفن
- ب - صنایع و حرفه‌های بدی، پزشکی و طبابت، عیدهها، کشتی گیری و غیره
- ج - اسب و سابقه واسبدوانی، یراق اسب، اسلحه، سردارها، طرز جنگ آوری و ناخت و تاز بسنطور چپاول و ایلغار
- د - کشاورزی، محصولات، گله‌داری، تجارت، پول، آب و هوا، شکل سرزمین، شکار
- ه - معامله آزادی من سرنگرفت، فکر فرار، معامله و چانه زندهای جدید برای آزادی من، سربها (قیمتی که باید پرداخت تا اسیر آزاد شود)

امیدوارم برای مزید اطلاع و فایدهت خوانندگان مجله «نگین» بتدریج مطالب مفید هر یک از این قسمتهای اصلی و فرعی را ترجمه نموده بفرستم تا درباره «جنگ ترکمن» قدری روشن تر باشند و وقوف واستحضار بیشتری درباره اوضاع و احوال ملکنمان در یک قرن پیش بدست بیاورند. شما باید دانست که صاحب گزارش هم در فن عکاسی و هم در نقاشی دستی داشته است و در گزارش خود ۳۲ قطعه عکس و نقاشی و یک قطعه نقشه جغرافیائی از سرزمین ترکمنها آورده است که بسیار گرانبهاست و امیدوارم آنها را نیز بفرستم تا بتدریج در مجله «نگین» بچاپ رسد.

قسمت اول :

مؤلف گزارش خود را چنین شروع نموده است :

بایران رفتم به نیت اینکه وارد خدمت دولت ایران بشوم اما معلوم شد که دیگر در خدمت نظام جای خالی باقی نمانده بود و عازم مراجعت باروپا بودم که در اواخر ماه مارس سال ۱۸۶۰ میلادی از طرف اعلیحضرت ناصرالدین شاه بمن پیشنهاد شد که به همراهی آجودانهای شاهی با قشونی که در قسمت شرقی خراسان بسر زمین ترکستان بقصد جلوگیری از تاخت و تاز ترکنها اعزام میشد براه بیفتم . مسیو وامبری در باره این تاخت و تازها تفصیلی آورده است که میتوان بدان مراجعه نمود (۳) .

قبل از حرکت با دولت ایران قراردادی بستم که اگر اسیر شدم دولت ایران بخرج و حساب خود سربهای مرا خواهد پرداخت و مرا آزاد خواهد کرد و این قرارداد را دفتر سفارت فرانسه در طهران هم امضا و ثبت و ضبط نمود .

افسوس که با وجود چنین قراردادی مدت مدیدی در اسیری در دست ترکنها در آنجا ماندم و دولت ایران حاضر نبود سربهای مرا پرداخته مرا آزاد سازد .

در تاریخ ۳۱ مارس ۱۸۶۰ آخرین قسمت قشونی که از ابوابجمعی ایالتهای مختلف ایران جمع آوری شده بود از طهران بطرف مشهد حرکت نمود . این قسمت اخیر عبارت بود از یک فوج پیاده نظام و یک گروه سواره چریک از کردها و یک گروه از سوارههای بختیاری و چند سواری از ایل شاهسون و یک « باتری » توپخانه .

من چهار روز بعد از قشون از دروازه شاهزاده عبدالعظیم بطرف مشهد روانه شدم و سه سفارشانامه در دست داشتم یکی برای سرکرده قشون و دومی برای متولی باشی مشهد و سومی برای یک تن از آجودانهای پادشاه . وقتی به پای کوههای البرز رسیدم درنگ کردم و خواستم از خرابههای شهر قدیمی ری و از برج طغرل تصویری بردارم .

قدری دورتر باز برجی دیده شد که دارای خط کوفی است و میگویند تعلق بقرون اولیه اسلام دارد و با سنگ تراشیده ساخته شده است و در قسمت علیای آن که با آجر است این عبارت خوانده شد : « بسم الله الرحمن الرحیم این قبه بامر سید ساقل فرزند قارس (۴) ساخته شد که خدا او را و پدر و مادرش را ببامرزد . (مؤلف نوشته است که یک تن از علمای باستان شناس فرانسوی عبارت را برای او بعدها ترجمه کرده بوده است) .

در همان حدود گورستان و دخمه گبرها (پارسیان) دیده میشود (۵) .

قبرستان در ایران

در اینجا مؤلف از قبرستان مسیحیان در ایران صحبت بمیان آورده است و راست یادروغ چنین

نوشته است : در این نواحی احترام مزار مسیحیان را مرعی نمیدارند و با تیر و تفنگ حلیب هائی را که مرسوم است بروی قبر مسیحیان نصب میکنند خراب میکنند و قبور را ویران میسازند . دوتن از اروپائیها آنچه را بچشم خود دیده بودند برایم بدین قرار نقل کردند که وقتی مسیو مینوتولی (۶) وزیر مختار پروس در شیراز وفات یافت مردم جسدش را از زیر خاک بیرون آورده روی خاک انداختند .

اولین منزل من خاتون آباد بود در پنج فرسخی طهران . چادرم را برپا ساختند و زندگانی شبیه بزندگان ایللیاتی من شروع گردید . روز چهارم آوریل کاروان مختصر من از نو براه افتاد . بعد از ظهر رسیدیم به ایوان کیف که در شش فرسخی منزل سابق واقع بود .

دهکده لاسگرد

مؤلف وقتی به لاسگرد میرسد از اهالی آنجا (۷) و منازل آنها تفصیلاتی آورده است و از آن جمله نوشته است خانه هایشان پله برای بالا رفتن ندارد و لهذا شبها وقتی میخواهند بخوابند طنابی بیای اطفال می بندند که اگر احیاناً طفل در عالم خواب پرت بشود آنها طناب را که بدست خود بسته اند بیالا بکشند و طفل را نجات بدهند و نیز نوشته است که اهالی به لاسگرد نام دیگری هم میدهند که « پنج قله » است بمناسبت کتافاتی که روی دیوارها روان است و اهالی را از حمله و هجوم غارتگران در امان میدارد . و باز نوشته است که این دهکده رو به طرفه صورت یک برج را دارد و انارش در اطراف شهرت دارد به بزرگی و شیرینی و بی دانگی (۸) .

پس از عبور از سمنان و دامغان وقتی به شاهرود نزدیک میشود مینویسد تعدادی از رعایای آن ناحیه را دید که پیانه در جاده روانند و همینکه شنیدند که دیگر قشونی از آنجا نخواهد گذشت و تمام لشکر اعزامی از طهران رد شده است بسیار شامان شدند و شکر خدارا بجا آوردند که از خطر جستاند و پس از آنکه ایامی را در کوههای اطراف گذرانده بودند حالا خواهند توانست بخانه و زندگی خود برگردند و از شر قشون در امان باشند .

در شاهرود یک نفر تاجر روسی موسوم به پوتچاکوف که در عین حال سمت قونولی هم داشت او را بستل خود میبرد و میزبان او میشود و اطلاعاتی درباره شهر و مردمش باو میدهد و معلوم میشود که پیانه آن صفحات پنه خوبی است و از پیانه خبویه و بخارا و خوقند بهتر است و سالانه در حدود سی هزار بارش بروسه فرستاده میشود . پس از حرکت از شاهرود و رسیدن به میامی مینویسد که از اینجا بیعد مسافرت بدون محافظ نظامی بسیار خطرناک است و لهذا هر پانزده روز یک بار مسافران با پاسبانهای نظامی یاهم براه میافتند و الا ترکمنها از یکی از راههای کوهستانی متعدد ناگهانی حمله میکنند و داروندار مسافر را غارت میکنند و خود مسافر را اسیر

میکند و با خود میبرند تا کسان آنها دلال بفرستند و آنها را بخرند .

سپاهی که در راه بود و باید بخراسان بجنگ ترکنها برود عبارت بود از یک فوج پیاده نظام با شش عرابه توپ و مقداری سوار چریک که همه با تفنگ و طپانچه و شمشیر مسلح بودند .

دهکده گرجی نشین

مؤلف مینویسد که مردم این ناحیه از ترس سرباز و مامورین دولت بمحض اینکه خبردار میشوند که قافله و کاروانی دارد میرسد میروند در خانه هایشان را می بندند و بالای بام میروند و اگر مسافری محتاج آذوقه ای باشد باید از کوچه با آنها که در آن بالا هستند گفتگو بکند و پول را قبلا بوسیله سب و طناب بالا بفرستد تا آنها جنسی را که فروخته اند و قیمتش را بدان وسیله دریافت داشته اند بوسیله همان طناب و سب پائین بفرستند .

مؤلف در روز شانزدهم آوریل یعنی دوازده روز پس از حرکت از طهران بدهی رسید موسوم به عباس آباد و مینویسد این ده را شاه عباس بنا کرده است و چون بسیار بد آب و هواست و احدی حاضر نمیشد در آنجا سکنی نماید شاه عباس مجبور شد دویست نفر از مردم گرجستان را بخرد و در آنجا منزل بدهد و بنشاند مرتبا برای آنها آذوقه کافی برساند که از گرسنگی هلاک نشوند و نیز در همانجا برای اینکه مسافر بتواند از آنجا عبور نماید کاروانسرائی ساخت و مؤلف باز نوشته است که براسی مردم آنجا با سایر مردم آن صفحات از لحاظ قیافه مختلف هستند ولی بدبختانه در آن تاریخ بیشتر از ۸۰ خانواده از آنها باقی نمانده بود چونکه مدام هدف حمله و هجوم ترکنها هستند و از طرف دیگر چون در آب و هوای خطرناکی زندگی میکنند مرگ و میرهم در میان آنها بیشتر از نقاط دیگر است .

(پایان قسمت اول)

(۱) "Le Tour du Monde"

(۲) Henri de Couliboeuf de Blac queville

(۳) من جمائزاده کتاب این شخص را از اهالی مجارستان دارم و امید است که از آنجا نیز بعدا مطالبی را برض خوانندگان «نگین» برسانم .

(۴) در متن چنین است .

Safel Seid fils de Fares

و نقدا برای من مقدار نگریدید که با مراجعه بکتایبها معلوم دارم صحیح این اسمی از چه قرار است و البته با مراجعه باداره ابنیه باستانی معلوم خواهد گردید .

(۵) مترجم از نقل تفصیلی که درباره

دخمه پارسیان در متن آمده است حرف نظر کرد چون مربوط بدستان ترکمن نبود .

(۶) Minutoli

(۷) شماره خانواده هارا ۱۲۰ نوشته است .

(۸) کسانی که از اصفهان بشیراز مسافرت

کرده اند لابد « یزد خواست » را دیده اند که آن نیز همین وضع لاسگرد را بخاطر میآورد .